



آثار باستانی و ارزش های تاریخی

افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان (بخش دوم)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۳۱ فروردین ۱۳۹۴ ۴۶۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان (دکتر علیرضا شاهپور شهبازی) برای دیدن بخش اول این نوشتار پیوند مقابل را بفشارید: افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان (بخش نخست) شواهد تمثیلی و افسانه ای یک دسته از شواهد کتبی ما درباره خوئیتوک دس عبارت است از مواردی که برای ازدواج با محارم در میان ایزدان و یا موجودات و افراد افسانه ای آورده اند و هدف از ذکر آنها اثبات جایز بودن چنان ازدواجهایی در میان انسانها بوده است. تعداد این گواهیها در مقایسه با شواهد کلی بسیار کم



Painting by Ahmad Khalili - Teahouse exhibition, House of Artists in Tehran (photo by Ali Moayedian - August 2007)

افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان

افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان (دکتر علیرضا شاهپور شهبازی)

برای دیدن بخش اول این نوشتار پیوند مقابل را بفشارید: [افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان \(بخش نخست\)](#)

شواهد تمثیلی و افسانه ای

یک دسته از شواهد کتبی ما درباره خوئیتوک دس عبارت است از مواردی که برای ازدواج با محارم در میان ایزدان و یا موجودات و افراد افسانه ای آورده اند و هدف از ذکر آنها اثبات جایز بودن چنان ازدواجهایی در میان انسانها بوده است. تعداد این گواهیها در مقایسه با شواهد کلی بسیار کم و آنچه به نظر ما رسیده به شرح زیر است:

در تفسیری از یسنا که در دوره خسرو انوشه روان نوشته اند، آمده است که اورمزد با دختر خود اسپندارمذ خوئیت ودته (پهلوی: خوئیتوک دس) کرد. گیومرتن (گیومرت) از این زناشویی زاد و خود با اسپندارمذ جفت آمد و نخستین مرد (مشی یه، مرتیه، مرد) و نخستین زن (مشی یانه، مرتیانه) از آنها به بار آمدند و از ازدواج آن دو مردمان پدیدار شدند (همان منبع، ص ۳۹۱). در یک کتیبه آرامی از دوره هخامنشی ((دین مزدیسنی)) به بانویی تشبیه شده است که هم خواهر و هم همسر بعل (معادل اورمزد) است (بویس، تاریخ دین زرتشتی، ج ۲، ص ۲۷۵، با مراجع)، و در داستان سه موعود زرتشتی هم اثر چنین ازدواجی را باز جسته اند (همان منبع، ج ۱،

ص ۲۸۵). همچنین آورده اند که جمشید با خواهر همزادش زناشویی کرد و فریدون با دختر خود؛ و منوچهر از زناشویی خواهر و برادری به بار آمد (این داستان جمشید در وداها هم آمده است و بنابراین بسیار قدیمی است. به علاوه کلیه این مطالب در تاریخهای اسلامی مثل طبری، مسعودی و مقدسی هم آمده است). و ارداویراز (که در سنت از احیا کنندگان دین مزدیسنی است) هفت خواهر خود را به زنی داشت و در معراج خود، در آسمان دوم روان کسانی را دید که خوئیتوک دس کرده بودند و کامرانی جاودانی یافته بودند. باز در یادگار زریران (که اصلاً به شعر و از دوره اشکانی بوده است) آمده است (گشتاسپ می گوید، هوتس، که مرا خواهر و زن است. یادگار زریران، تدوین و ترجمه بیژن غیبی، بیلفلد آلمان، ۱۹۹۹ ص ۲۲) که گشتاسپ همسر خواهر خود هئوتسا (خوتوس) بود. در شاهنامه و کتب دیگر آمده است که همای دختر بهمن زن او شد و داراب را از او زاد (بهمن پسری داشت ساسان نام و :

دگر دختری داشت نامش همای هنرمند و با دانش و نیک رای

همی خواندندی ورا چهر زاد ز گیتی به دیدار او بود شاد

پدر در پذیرفتنش از نیکوی بدان دین که خوانی همی پهلوی

همای دل افروز تابنده ماه چنان بد که آبستن آمد ز شاه...

به بیماری اندر بمرد اردشیر(بهمن) همی بود بی کار تاج و سریر

همای آمد و تاج بر سر نهاد یکی راه و آیین دیگر نهاد...

نهانی پسر زاد و با کس نگفت همی داشت آن نیکویی در نهفت

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۵۱ تا ۳۵۵- چاپ مطلق، ج ۵، ص ۴۸۳ تا ۴۸۸-).

یک جا در شاهنامه داریم (شاهنامه، ج ۶، ص ۱۲۰، بیت ۷۹۴ و ۷۹۵- چاپ مطلق، ج ۵، ص ۱۵۰، بیت ۸۰۰ و ۸۰۱-

گشتاسپ پس از بازگشتن از رزم ارجاسپ به فیروزی:

چو شاه جهان باز شد باز جای به پور مهین داد فرخ همای

(عجم را چنین بود آئین و داد!) سپه را به بستور فرخنده داد

در نسخ شاهنامه مصرعهای بیت دوم را پس و پیش کرده اند. صورت کنونی از ماست. متن بُرداری تصحیح ما را

تایید می کند: و زوج ابنته همای من ابنه اسفندیار علی المله الفهلویه، که نشان می دهد مسئله ازدواج همای و

اسفندیار است که- رسم عجم- بوده، نه دادن سپاه به بستور! که همای خواهر اسفندیار و همسر او بود (مسلم

است که مآخذ اصلی- ازدواج همای با خویشاوندش- را داشته است و از آن یکی ازدواج همای با گشتاسپ را دریافته

است، دیگری با اسفندیار و سومی با بهمن. این چنین است که افسانه ای مایه افسانه های دیگر می شود).

داستان ویس که همسر برادرش ویرو بود ولی به رامین عشق می ورزید بسیار مشهور است (اصل این داستان هم

به زمان اشکانیان باز می گردد- رک. مینورسکی، ویس و رامین: داستانی اشکانی- برای نص موضوع رک. بالاتر،

پانوش). و قصه سودابه زن کیکاوس که بر ناپسری خود سیاوش عاشق شد و برای فریفتن او خواهرانش را به وی

پیشکش کرد (شاهنامه، ج ۳، ص ۱۴ و بعد. چاپ مطلق، ج ۲، ص ۲۱۱ و بعد). همه جا رایج است.

از آنجا که اینها همه موارد افسانه ای است، به هیچ یک اعتمادی نمی توان کرد، فقط می توان گفت که در اندیشه

مردمان چنین ازدواجهایی مبنایی داشته است و آن قیاس با شواهد واقعی تاریخی می بوده است.

۳/ موارد معین تاریخی

من سرتاسر تاریخ ایران را بارها زیر و رو کرده ام و حدود پنجهزار سند یونانی و رومی و سریانی و چینی و عربی و فارسی و پهلوی و اوستایی و فارسی باستان را نقطه به نقطه خوانده ام و از میان آنها فقط پانزده مورد معین تاریخی یافته ام که شخصی به ازدواج با محارم روی آورده است. هشت تای آن به دوره هخامنشی تعلق دارد، سه تا به دوره اشکانی و چهار تا به دوره ساسانی. در اینجا این موارد را می آورم و بعد به مطلب دیگر یعنی توضیح علل چنین ازدواجهایی و نتایج حاصل از چند سوء تعبیر می پردازم. به گفته هرودت کمبوجیه بر خلاف قوانین پارسی با دو خواهر خود پیمان زناشویی بست (یکی هئوتسا و دیگری که نامش را نبرده است) (کتزیاس که این داستان را به اشاره آورده است نام او را رکسانا- رئوخشنه - یا روشنک آورده است: شهبازی، کورش بزرگ، ص ۳۲۵، یادداشت ۱۹). و داریوش بزرگ فرژته گونه دختر برادر خود آرتانه را به زنی گرفت (هرودت، تاریخ، ج ۷، بند ۲۲۴). به ادعای کتزیاس داریوش دوم خواهر خود پروشات را به زنی داشت (کتزیاس، پرسیکا، گزیده ۱۵- الف. یاکوبی، ص ۴۹۶). و به گفته پلوتارخ اردشیر دوم با دو دختر خود زناشویی کرد (زندگانی اردشیر، بند ۲۷). همچنین گفته اند که تری تخمه از سرداران پارسی با خواهر خود رئوخشنه (روشنک) زناشویی کرد (کتزیاس، پرسیکا، گزیده ۵۵/ یاکوبی ص ۴۷۱). و اردشیر سوم با خواهر خود هئوتسا (پلوتارخ، زندگانی اردشیر، بند ۲۶). و سرانجام این که داریوش سوم (کلیه مآخذ درباره او را در کتاب برو، Berve، زیر شماره ۷۲۱ خواهید یافت) همسر خواهر خود استاتیرا (بعضی از مورخان حتی خود داریوش را هم زاده ازدواج خواهر و برادر می دانند: برو، شماره ۷۱۱) بود و یکی از سرداران او مادر خود را به زنی داشت (کنتوس کرتیوس، تاریخ اسکندر، ج ۸، فصل ۲، بند ۱۹).

برای دوره اشکانی نیز موارد معینی سراغ داده اند. مثلا ادعا کرده اند فرهادک (فرهاد پنجم) پسر فرهاد چهارم و کنیز ایتالیایی او موزا (Musa) با مادر خود ازدواج کرد (منابع در باب موزا در کتاب کاراس- کلایرت، ص ۱۵). در یک گزارش نجومی به زبان بابلی و خط میخی مربوط به سال ۲۳۶ تاریخ سلوکی (برابر با ۷۵ ق م) این گونه آمده است (ساکز- هونگر، ص ۵۰۷): (([نوشته شد] در سال ۱۷۲ از تاریخ اشکانی [که برابر است با] ۲۳۶، در عهد ارشک شاه و اسپبرز (Ispubarza) ملکه و خواهر او))، چنانکه گفتی شاه اشکانی خواهر خود را به همسری پذیرفته بوده است. همچنین یک طومار اشکانی به زبان یونانی که در اورامان کردستان یافته اند با این جمله آغاز می شود (مینز، طومار اشکانی از اورامان کردستان، ص ۲۸ و ۳۱): ((در عهد فرمانروایی شاه شاهان، ارشک، نیکوکار، دادگر، نامدار و یونان دوست، و [آن] ملکه، سیاگه (Siace)، که هم همسرش است و هم خواهرش از سوی پدر، و آریازاته (Aryazate)... دختر پادشاه بزرگ تیگران که نیز همسرش است، و آراته (Azate)، همسر [شاه] و خواهر او از سوی پدر، در سال ۲۲۵ در ماه اپلئوس (Apellaeus)... این سند در پیش گواهان نوشته آمد.)) در اینجا چنان می نماید که پادشاه اشکانی سه زن داشته است که دو تای آنها خواهران او بوده اند (این تعبیر عمومی است و از همان زمان چاپ مقاله مینز پذیرفته شده است).

از دوره ساسانی موارد معدودی داریم. در کتیبه سه زبانه شاپور یکم بر دیوار بنای هخامنشی در نقش رستم (که به غلط به کعبه زرتشت مشهور شده است) آمده است که شاپور برای عده ای آموزش خواست و به گروهی خیریه بخشید. در میان آنان از ((دینک، ملکه ملکه ها)) یاد شده است که ((خواهر شاه اردشیر)) بود، و از ((دخترمان ملکه ملکه ها آذر اناهید)) سخن رفته است. این تعاریف باعث شد که عده ای دینک را خواهر و همسر اردشیر بدانند و آذر اناهید را دختر و همسر شاپور (من جمله ماری لوئیز شومان در مقاله در باب چند زن نامبرده شده در کتیبه سه زبانی شاپور یکم بر کعبه زرتشت، و هینتس، در کتاب یافته ها و پژوهشهایی از ایران کهن، ص ۱۲۴ و

(بعد). اما چنان که ماریق، هارماتا و ژینو نشان داده اند این انتسابها از مقوله خیالپردازی است (رک. آذر اناهد، به قلم فیلیپ ژینو در دانشنامه ایرانی، ج ۱، ص ۴۷۲). همچنین گفته اند بهرام چوبینه با خواهر خود گردیه ازدواج کرد اما آن هم ممکن است ناشی از سوءتفاهم باشد (طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۹۹۸: و کانت لبهرام اخت یقال لها کردیه من اتم النساء و اکملهن و کان تزوجها... این مطلب در منابع دیگر نیامده است و به نظر ما این ازدواج از سوءتفاهم یک راوی پیدا شده. یکی از سرداران ایران در زمان هرمزد چهارم بهرام پسر سیاوش [بهرام سیاوشان] بود که به همراه بهرام چوبینه به جنگ با [ترکان] [هیاطله] فرستاده شد [شاهنامه، چاپ مسکو، هشتم، ص ۳۶۹] و به همراه او هم بشورید [همان، ص ۴۰۷ تا ۴۱۳] و بعد از جلوس بهرام به دنبال خسرو رفت اما از خال او بندوی فریب خورد و خسرو به روم گریخت و خود بندوی در جامه او گرفتار شد. بعدها همین بهرام سیاوشان از ماجرا بو برد و قضیه را به بهرام چوبینه گفت و او هم بهرام سیاوشان را با تدبیری ماهرانه کشت [همان، نهم، ص ۶۳ تا ۶۵]. اکنون باید دانست که زن بهرام سیاوشان خواهر بهرام چوبینه بوده است [نولدکه، تاریخ طبری، ص ۲۸۲ یادداشت ۱، به نقل از تاریخ ابن بطریق]. اگر چه نام این خواهر را نبرده اند، اما از همه قرائن برمی آید که وی همان گردیه مشهور می بوده است که شاید به همین دلیل کشته شدن شوهرش، با بهرام چوبینه ناسازگار [به دل با برادر چو بیگانه شد: شاهنامه، هشتم، ص ۴۱۷، بیت ۱۶۷۶] و بعدها هم زن خسرو پرویز شد. شاید در اصل روایت، چنین آمده بوده است که [گردیه زن بهرام بود] و در آنجا، سخن از بهرام سیاوشان بوده است نه بهرام چوبینه. بعدها ظاهراً این روایت دست به دست گشته و تحریف شده است).

اما به صراحت نوشته اند مهران گشنسپ از بزرگان دربار خسرو پرویز با خواهر خود پیوند زناشویی داشت که پس از قبول دین نصاری، او را طلاق گفت (هفمان، ص ۹۵). و ادعا کرده اند که یزدگرد دوم در هشتمین سال پادشاهی خود ((دختر خویش را که به همسری گرفته بود بکشت)) (همان منبع، ص ۵۰). و کواذ (قباد) دخترش سامبیکه را به زنی کرد و از او کاوس زاده شد (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۰، یادداشت ۶. نیز کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۷۷ و بعد؛ بسنجید با پایینتر).

سه: نقد شواهد

(باری دیگر یاد آور شویم که [انتقاد منابع] با [فله ای رد کردن منابع] فرق می کند. بسیاری نویسندگانی که با جملاتی چون [بیگانگان که از آداب و رسوم ایرانی بی خبر بوده اند] و یا [دشمنان ایران که ما را می خواسته اند خوار کنند] و یا [بیگانگان که معانی اصطلاحات اوستایی را نفهمیده اند] همه منابع را به عنوان [موارد اتهام] و [غرض ورزی] [مردود شمرده اند. اما این گونه ردیات جز استهزا برای ما چیزی به بار نیاورده بوده است. این مقاله نخستین کوشش تحقیقی برای ارزیابی این موضوع است و در نوع خود سابقه ای ندارد].

هر کس که این شواهد بیگانگان و خودیها را خوب و آرسد در می یابد که مطالب آنها از سه حال خارج نیست: دسته ای به کلی عاری از حقیقت اند، مانند آنها که ((ازدواج با محارم)) را رسم شایع می دانند. اگر چنان بود، نسل ایرانی در همان آغاز خراب می شد و فساد اجتماعی از همان دوره هخامنشی ادامه روابط خانوادگی را به هم می ریخت. این گونه شواهد حاصل اتهامات ناشی از نفرت و دشمنی یکی دو نویسنده مشهور است که دیگران به اعتبار آنها و یا به رقابت با آنها گفته هایشان را تکرار کرده اند. مثلاً نویسنده ای که در روم و یا مصر می زیسته و از اخلاق و رسوم ایرانیان معاصرش کوچکترین اطلاعی نداشته، سخن مورخی متقدم را حجت می دانسته است و چون زیاد رسم نبوده نام مآخذ خود را ببرند، چنان می نموده است که گفته تکراری او به واقع سخن بکر و تازه و به عبارت دیگر سند

مضاعف است.

دسته دوم از شواهد- چه بیگانه و چه ایرانی- مبتنی بر تعبیر چند اصطلاح ایرانی اند که درست شناخته نشده اند و ما در زیر نمونه هایی از آنها را ارائه می دهیم.

دسته سوم از شواهد دروغ پردازی است و ما نمونه های آن را هم خواهیم آورد. اما یک دسته معدود، گواه ازدواجهای با محارم است که به واقع رخ داده است، و در آن موارد هم خواهیم دید که هیچ وجهه خاص ایرانیست در آنها نیست بلکه رسمی است بسیار کم سابقه که حالت بدعت آن بر رسمیت آن می چربد.

• ازدواج با محارم در ایران باستان روا نبوده است

این مطلب از سه دلیل واضح می شود:

اولا تاریخ واقعی ایران چنین رسمی را ناروا می دانسته است؛ دوم در چند جا که به صراحت روا بودن آن توصیه شده است، پیداست که آشکارا علیه خواست مردم فتوا داده شده است، و سوم خود واژه حقوقی و رسمی که برای این کار به کار برده شده است، یعنی خوئیت ودته (خوئیتوک دس) ((زناشویی در خود دوده)) یا ((زناشویی میان خویشاوندان)) معنی می دهد، همچنانکه در میان بسیاری از جهانیان هم مرسوم و ستوده است.

شکی نیست که نخستین شاهد تاریخی این چنین ازدواجی، به زنی گرفتن کمبوجیه هخامنشی هر دو خواهرش راست. هر کسی داستان این ازدواج را به دقت بخواند یقین می آورد که خود کمبوجیه آغاز کننده این رسم بوده است و ایرانیان با آن به کلی بیگانه بوده اند و اگر هم کسی دیگر این کار را کرده است، به تقلید از کمبوجیه بوده است. داستان کمبوجیه به نقل از هرودت یونانی که دو نسل بعد از او می زیست، بدین گونه است (هرودت، تاریخ، کتاب سوم، بند ۳۱ و بعد. تفسیر آن در شهبازی، کورش بزرگ، ص ۴۱۲ تا ۴۱۴):

پس از کورش بزرگ پسر بزرگ او کمبوجیه به پادشاهی نشست. وی مردی بود خودسر و کینه جو و بسیار سنگدل. اول کاری که کرد این بود که تنها برادر خود بردیه (برزو) را که جوانی دلاور و ستوده بود پنهانی کشت تا مبادا روزی بر او بشورد و پادشاهی را از او بگیرد، بعد هم به خواهر خود هئوتسا دل باخت و بر آن شد که او را به همسری بگیرد. ((یک چنین زناشویی برای آزادگان ایرانی پیشینه نداشت)) ((کمبوجیه ناچار شد قانون پارس را بشکند تا بر خواست خود دست یابد)) (لازم است که خوانندگان به این دو جمله دقت کنند). یکی از وظایف پادشاه ایران این بود که در کارهای مهم با ((داوران شاهی)) و ((نژادگان ایرانی)) رای زند و از آنان راهنمایی خواهد. ((داوران شاهی)) هفت تن از آزادگان بودند که برای مشورت دادن به شاه و بازداشتن او از کارهای زیانبار برگزیده می شدند و تا هنگامی که گناهی از آنان سر نزده بود جاه و ارجشان به جای می ماند. کمبوجیه که از دل باختن به خواهر خود نزد ایرانیان شرم داشت ((داوران شاهی)) را گفت تا نگاه کنند و ببینند که آیا قانونی هست که زناشویی برادری را با خواهر خود روا داند یا نه. داوران که مردانی پاک و ناموس خواه بودند ولی از زود خشمی و تندخویی کمبوجیه آگاهی داشتند خواستند بی آنکه قانون پارس را به دروغ بیالایند خود را از خشم کمبوجیه دور دارند.

پس بدو چنین گفتند: ((قانونهای ایرانی را نیک نگریم، هیچ قانونی نیست که زناشویی برادری را با خواهرش روا داند، لیکن قانونی هست که گوید شاه ایرانی در انجام دادن هر چه دلپذیرش آید آزاد است)) ((چنین بود پاسخ خردمندان و قضات شاهی. و کمبوجیه بی درنگ هئوتسا را به زنی گرفت، اما چندی بعد دومین خواهر خود را که [نامش رئوخشنه، روشنک بود] هم به همسری در پذیرفت و بدینسان راه را برای خودسران بعدی تاریخ باز کرد، و همین که این رسم زشتی خود را نزد کسانی مثل او از دست داد، تکرارش بی مانع شد ولی همه آنان فراموش کردند

که ((هیچ قانون ایرانی)) که چنان ازدواجهایی را روا داند، وجود نداشت، و کمبوجیه، که فرهنگ عیلامی گرفته بود، نیز به پیروی از رسمی عیلامی چنین ((بدعتی)) را گذاشت (برای تقلید کمبوجیه از عادات عیلامیان رک. مقاله اپنهایم، Oppenheim، ص ۵۵۷ و ۵۵۸، که بر سندی بابلی متکی است که به موجب آن کمبوجیه در معبد نبوی بابل، با لباس عیلامی ظاهر شد و مایه نگرانی و دلچرکی بابلیان گردید. از تاریخ عیلام می دانیم که یکی از ملکه های آنجا با دو برادر خود ازدواج کرد: هینتس، جهان از یاد رفته عیلام، ص ۹۱).

کسی که تاریخ ایران را به دقت می خواند به مطالب دیگری بر می خورد که نتیجه بالا را تایید می کند. بیش از یکصد و بیست نویسنده یونانی و رومی و سریانی و یهودی و ارمنی همزمان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوده اند، و از میان آنان چند نفر آداب و رسوم و قوانین ایرانی را به خوبی می شناخته و توصیف کرده اند. این چند نفر عبارتند از هرودت، گزنفن، افلاطون، ارسطو، استرابن، آمیانوس مارسلینوس، پروکوپئوس، نیتوفیلکتوس، و از میان یهودیان استر و نحیمیا؛ ولی هیچ کدام از آنان نگفته اند که ازدواج با محارم در ایران رسم بوده است (هرودت فقط از داستان کمبوجیه و آن هم به صورتی که دیدیم یاد می کند). اگر چنان رسمی در ایران ((شایع)) بود، محال بود این نویسندگان از آن بی اطلاع بوده باشند.

از اینها قاطعتر، وضعیت متون زرتشتی است. در گاتاها و اوستای اصیل که اصلا یادی از خوئیت و دثه نیست. در اوستای متأخر و کتب و روایات بعدی هم تا برسیم به آخر دوره ساسانی، هیچ خبری از این که خوئیت و دثه به معنی ازدواج با محارم بوده باشد نمی بینیم. فقط در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی شواهد انکار ناپذیر داریم که عده ای چنان ازدواجهایی را ستوده می دانسته اند و عده ای بسیار نکوهیده. وقتی لابه لای روایات دقت می کنیم خوب می بینیم که آن گروه که ((خوئیت و دثه)) را به معنی ((ازدواج با محارم)) گرفته اند معدودی روحانی بوده اند که می ترسیدند زرتشتیان با ازدواج با خارجیان به نابودی بگرایند. در آخر دوره ساسانی در نقاطی از ایران مسیحیت و مانویت به قدری رایج شده بود که جامعه های کوچک زرتشتی در جایهای دور افتاده در معرض اضمحلال بودند و خطر ازدواج با بیگانه به اندازه ای موبدان را ترسانیده بود که در آن دوره معنی ((ازدواج با محارم)) را برای خوئیت و دثه تراشیدند و آن را بر ازدواجهای خیالی اهورمزدا با اسپندارمذ و مشی یه با خواهرش و جز ان استوار کرده اند. وقتی هم اسلام در رسید موضوع حادثر شد و ((نگهداری خون و تخمه و نژاد)) بر همه چیز برتری گرفت و موبدانی چند به رغم اعتراض شدید مردم (چنان که در شواهد بالا دیدیم) ((ازدواج با محارم)) را توصیه ای الهی قلمداد کردند تا از نابود شدن گروههای کوچک زرتشتی در اینجا و آنجا جلوگیری کنند (به همین دلیل است که جمله: من به دین مزدآپرستی سوگند پیروی می خورم، که حملات را باز می دارد، که اسلحه را بیکار می دارد، که خوئیت و دثه را بر پا می دارد، در سوگند تعهد دینی [فرورانی] زرتشتی [برای آن رک. بویس، تاریخ دین زرتشتی، ج ۱، ص ۲۵۳ و ۲۵۴] بدین صورت دستخورده می نماید و ظاهرا جمله [که خوئیت و دثه را بر پا می دارد] اضافی است [بسنجید با داوری بویس، همان منبع، ص ۲۵۴، یادداشت ۲۴).

هر کس اعتراضهای مندرج در دینکرد و روایات را از میان ((توصیه ها)) بیرون بکشد (کاری که ما با درشت نشان دادن آنها کردیم) به خوبی در می یابد که موبدان معدودی که قصد الهی کردن آن گونه ازدواجها را داشتند، به جایی نرسیدند و با خشم و نفرت زرتشتیان روبرو شدند. واضح است که اگر آن رسم به رضایت مردم روا می بود دیگر لزومی نداشت آن همه دفتر و دستک دینی و فرضیات آسمانی برایش درست کنند تا برای مردم پذیرفتنی شود. خود همان توضیحات، نشان نپذیرفتن و رواج نداشتن چنان ازدواجهایی است (چنین است داوری وست، متون پهلوی، ج ۲،

ص ۴۲۷ تا ۴۳۰ و گرای، مقاله زناشویی، ص ۴۵۹).

اکنون اگر به چند مورد از ازدواج با محارم در دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی بنگریم، مردود بودن آنها در نظر مردم روشن می شود. پیشتر بدعت کمبوجیه را شرح دادیم. اکنون بنگرید که پلوتارک (به نقل از کتزیاس) می گوید مادر اردشیر دوم او را واداشت با استاتیرا دختر خود جفت آید و ((به قانون و عقاید یونانیان اعتنایی نداشته باشد))، قانون و عقاید یونانی در اینجا اصلا موردی ندارد یعنی پروشات اصلا لازم نبوده است خاطر پسرش را از ((عقاید و قوانین یونان)) آسوده کند. نه یونان در کار اردشیر نفوذی داشت و نه یونانیان زیردست اردشیر بودند که خاطر ایشان را نگره دارد و ((کار مردم ناپسند)) خود را برایشان توضیح دهد. آنچه در مأخذ پلوتارک آمده بوده است ((عقاید و قوانین)) بوده است و بس. یعنی مادر اردشیر به او می گوید: ((تو شاهی، هر چه می خواهی بکن. دختر خود را هم به زنی بگیر، و به عقاید و قوانین اعتنایی نداشته باش.)) این ((عقاید و قوانین)) عقاید و قوانین ایرانیان بوده است که پروشات هم مثل کمبوجیه می خواهد نادیده بگیرد، و این خود دلیل بزرگی است بر اینکه عقاید و قوانین ایرانی مخالف چنان ازدواجهایی بوده است. در تایید این استنتاج یاد آور می شویم که آگاثیاس هم از تنفر اردشیر دوم از رابطه ای این چنانی گواهی می دهد (تاریخ، کتاب دوم، بند ۲۳).

یکی دیگر از دلایلی که ثابت می کند چنان ازدواجهایی دور از عرف و ((قوانین)) ایران بوده است. اظهار صریح دینکرد سوم است که اعتراف می کند: ((قانون در مورد آن رسم بعد ها گفته است: آن را به کار نگیرید!)) اگر چنین چیزی در قانون ایرانی نبود، لازم نمی شد برای به کار گرفتن عمل مخالفش آن همه دلیل و برهان بتراشند. پس بدین نتیجه می رسیم که حتی در اوج زمانی که مسئله ازدواج با محارم را عده معدودی تجویز می کرده اند، عده زیادتری فریاد می کشیده اند که:

((زرتشت به اهورمزدا چنین گفت: به نظر من این کاری است ناخوب که می کنند، و برای من جای شک فراوان است که بایستی خوئیتوک دس کنم چنانکه گفתי در میان انسانها کاملا رایج است)).

تناقض چنین اعتراض واضحی با گفتارهای چند عالم زرتشتی هوادار ازدواج با محارم این اندیشه را پیش می آورد که چون این گونه ازدواجها اصلا در قانون و عرف زرتشتی سابقه نداشته است، چند مانوی و مزدکی جان به در برده که خود را در زمره موبدان زرتشتی در آورده بوده اند (همچنانکه در دوره اسلامی در میان جاعلان حدیث و روایات کسانی بودند که برای خراب کردن ایمان مردم به عنوان راوی و محدث افسانه هایی می بافتند که مستند نبود. توجه شود که مزدک خود را [موبد موبدان] و زنده کننده آیین زرتشت می دانسته است: نظام الملک، سیرالملوک، طبع ه . دارک، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)، (می دانیم که زندیقان ادعا می کرده اندکه می خواهند دین مزدایی را به حالت پاک اولیه اش برگردانند!) (به همین دلیل است که مانی و مزدکیان را [زندیق] یعنی [مُفسر، خودسر دینی] می خوانده اند) و قوانین تباه و فساد آور خود را در قالب تعبیر و تفسیر دینی (زند) به خورد جامعه آخر دوره ساسانی داده اند (باری دیگر تاکید کنیم که کلیه شواهد صریح ایرانی، از دوره آخر ساسانی به بعد مانده است) همراه با عده دیگری که آنها هم از اضمحلال جوامع دور افتاده و کوچک زرتشتی در میان مسیحیان و بعد مسلمانان در بیم افتاده بودند، بدان عقاید تن در داده اند و از قول اهورمزدا ساخته اند که: ((شما نیز می بایست آن را [ازدواج با محارم را] انجام دهید! زیرا اگر چه مردمان از چنان رسمی روی گردانیده اند، شما نمی بایست روی بگردانید!)).

پیشتر اشاره کردیم که از پانزده مورد تاریخی که در سرتاسر فقط تاریخ ایران از ازدواج با محارم سراغ داده اند چند تا

دروغ محض است و فقط چند فقره است که آنها را می توان پذیرفت اما نه به مثابه نمونه مرسوم بلکه به عنوان نمونه های نامرسوم و غیر طبیعی، که مثالهای آن در میان همه ملل دیده می شود و از آنها یاد خواهیم کرد. در اینجا می خواهیم دو نمونه از این دروغ پردازیها را باز نماییم. نمونه اعلای این خیال بافیها در یک روایت مسیحی درباره یزدگرد دوم آمده است و آن بدین قرار است که وی در هشتمین سال پادشاهی خود ((دختر خود را که به همسری گرفته بود بکشت.)) (هفمان، ص ۵۰). مورخان جدید هم این روایت را به عنوان حقیقت می پذیرند (مثلا کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۰۷). اکنون بیاییم و آن را بررسی کنیم:

یزدگرد دوم پسر بهرام پنجم یا بهرام گور بود، و بهرام گور در آغاز هشتمین سال پادشاهی پدرش زاده شد (

شاهنامه، ج ۷، ص ۲۶۶، بیت ۳۰ و بعد، درباره یزدگرد می آورد:

زشاهیش بگذشت چون هفت سال همه موبدان زو به رنج و وبال

سر سال هشتم مه فرودین که پیدا کند در جهان هوردین

یکی کودک آمدش هرمزد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز

هم آنگه پدر کرد بهرام نام از آن کودک خرد شد شادکام)،

یعنی در سال ۴۰۷ م، و به هنگام به تخت نشستن در بهار ۴۲۱ م چهارده ساله بود (نولدکه- طبری، ص ۸۵، یادداشت ۴)، و نیز به هنگام مرگ در ۴۳۹ یعنی در سال هیجدهم از پادشاهی خود سی و دو ساله بود (همان منبع، ص ۴۲۳). پس تاریخ زادن یزدگرد دوم را زودتر از هفده سالگی پدرش، یعنی (۱۷+۴۰۷) ۴۲۴ م نمی توان گرفت. بنابراین وقتی یزدگرد دوم به پادشاهی رسید حداکثر (۴۲۴-۴۳۹) پانزده ساله بود و در سال هشتم از پادشاهی خود حداکثر بیست و سه سال داشت. پس چگونه می توانست در آن موقع دختر خود را به همسری گرفته بوده باشد و بعد هم از او زده شده باشد به طوری که او را بکشد؟ این خیالبافی محض است.

نمونه دیگری از این نوع دروغ پردازیها داستان ازدواج کواذ (قباد) است با دختر خود. تئوفانس بیزانسی می گوید که کاوس پسر کواذ و برادر بزرگ انوشه روان از ازدواج کواذ و دخترش سامبیکه به وجود آمده بود (به نقل مارکوارت از وی، ایرانشهر، ص ۱۳۱ و ۱۳۲، یادداشت ۶). اما مارکوارت ثابت کرده است که چنین امری از نظر زمان بندی تاریخی درست نیست. از سوی دیگر طبری گفته است کواذ را خواهرش، از زندان فراری داد (طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۸۸۷)، ولی پروکوپیوس بیزانسی می گوید این کار را همسر کواذ کرد (تاریخ جنگ ایران، ج ۱، بند ۶) و مورخ جدید با سر هم کردن اینها می گوید کواذ را خواهرش، که همسرش بود، فراری داد! (مارکوارت، همانجا. کریستن سن، ص ۳۷۸).

۲/ ((ازدواج با محارم)) به ندرت در همه جا روی داده است

نمی توان انکار کرد که ازدواج کمبوجیه با خواهرانش اتفاق افتاده، اگر چه بر خلاف قانون ایرانی بوده است. باز نمی توان انکار کرد که کتب متأخر زرتشتی بر چنان ازدواجهایی صحه گذاشته اند گو اینکه درست بر خلاف رسم جامعه توصیه می کرده اند. به عبارت دیگر، ((ازدواج با محارم)) به طور بسیار محدود در تاریخ ایران اتفاق افتاده است ولی تاریخ ایران خیلی چیزهای دیگر هم دیده است که نه ربطی به قوانین ایرانی داشته است و نه ربطی به عرف زرتشتی. چنانکه نشان خواهیم داد تعدادی از این ازدواجها بر مبنای تعبیر غلط چند واژه اساسی حقوقی اتفاق افتاده اند و در این موارد گاهی خودخواهی و بی اعتنایی فرمانروایان به عرف هم مؤثر بوده است. نمونه ای از این کارها ازدواج موزای رومی با پسر کوچکش فرهادک است که در خردسالی او انجام شده، چون موزا، کنیزی رومی، به هوس تاج و تخت فرهاد چهارم افتاد و شوهر را کشت، و به بهانه این که پادشاهی میراث پسرش است، تخت و تاج

او را گرفت و برای این که او را در چنگ خود نگه دارد با او پیوند زناشویی بست (رک. پانوش پشین، ژوزفوس می گوید این کار خشم نجای پارتی را به دنبال داشت). آیا این رابطه سیاسی کاری به قوانین ایرانی داشت؟ کمی بعد از این واقعه، امپراتور روم کلودیوس یکم شبی را در بستر خواهرزاده خود به سر برد و فردایش مجلس سنای روم را مجبور کرد ازدواج آن دو را به رسمیت بشناسد! (رک. ویدنمان، Wiednemann، ص ۲۴۰) از روی این یک نمونه هوسبازی می توان دید که امپراتوری رومی ((ازدواج با محارم)) را با یک فرمان رواج می توانست داد.

در تاریخ یونان می خوانیم که خدای خدایان ژئوس با خواهرش هرا ازدواج کرد (ایلپاد هومر، سرود هفدهم، سطر ۱۲۸ و بعد)، و یا این که الکی نوس با خواهر (ادیسه هومر، سرود هفتم، سطر ۵۴) و به روایتی با برادرزاده همان کتاب، سرود هفتم، سطر ۶۰) خود پیوند زناشویی بست و دیومدس با خاله خود همسری کرد (شرادر- نهرینگ، ج ۲، ص ۵۹۹). در اولین اسفار تورات به موارد متعدد از ازدواج با محارم بر می خوریم بی آنکه کوچکترین اشاره ای به ناپاب بودن آن شده باشد. مثلاً در سفر آفرینش به غیر از فرزندان آدم و حوا که با جفت آمدن مردمان زمین را درست کردند، می خوانیم که ابراهیم با ناخواهریش سارا زناشویی کرد (سوره ۲۰، آیه ۱۲)؛ نوح دختر برادر خود را به زنی گرفت (سوره ۲۹، آیه ۱۹ و بعد) عمران با عمه اش زناشویی کرد و موسی و هارون را یافت (سفر خروج، سوره ۶، آیه ۲۰). فقط در دوره های بعدی است که ازدواج با محارم محدود شده است (لایوان، سوره ۱۸) و این محدودیت همانند محدودیت مسیحی است و البته در اسلام نیز کاملاً مشخص است (رک. فولی، زناشویی: در مسیحیت، دائرةالمعارف هیستینگز، ج ۸، ص ۳۳۳ تا ۳۴۳). ازدواج با محارم در میان ملل باستانی دیگر هم یافت می شود. در میان خاندانهای شاهی مقدونیه و اپیروسی (بالکانی) نشان آن یافت شده است (شرادر- نهرینگ، ج ۲، ص ۵۹۹ و ۶۰۰). در میان مصریان قدیم ازدواج خواهر و برادر رواج داشت و تا دوره مسیحیت ادامه یافت (برای زناشویی خواهر و برادر و محارمان دیگر در مصر قدیم و بطالسه رک. دیودور، کتاب یکم، بند ۲۷، فقره ۱؛ [کرنی cerny و میدل تن middleton]). پادشاهان یونانی مصر به خصوص این گونه ازدواجها را مقدس می شمردند. در میان عیلامیان و نجای لیسیه (در جنوب غربی آسیای صغیر) هم چنان پیوندهایی قانونی بود (برایعیلامیان رک. بالاتر، پانوش، برای لیسیان رک. بویس، تاریخ دین زرتشتی، روم، ص ۷۶). در بین النهرین در میان خانواده های بلند پایه عرب پالمیر هم چنین بود (مثلاً بر روی سکه های مالیخوس [مالک] دوم که ملکه گملیت [جمیله] را [خواهر] خود خوانده است). و کتیبه های یونانی از سده نخستین میلادی از شهر دورا اروپوس در سوریه ثابت می کند که آنجا هم ازدواج میان خواهر و برادر رواج داشت (اسپونر، خویشاوندی و زناشویی ایرانی، ص ۵۴ با مآخذ). در میان بریتانیاییهای باستان، زن متاع مشترک میان مردان بود (دشن گیمن، ص ۲۰۷). به گفته استرابن و ارمیا زنا با محارم و با زن دیگران در میان کلتیهای ایرلند شیوع داشت (به نقل از شرادر- نهرینگ، ص ۶۰۰). حتی لوگائید پادشاه ایرلند مادر خود را به زنی گرفت (دشن گیمن، ص ۲۰۷ و بعد). در میان ایرلندیهای قدیم یکی از پادشاهان لاینسیر دو خواهر خود را به زنی داشت (همان منبع، ص ۲۰۸). در میان بالتهای کهن ازدواج با محارم را حدی نبود (شرادر- نهرینگ، ج ۲، ص ۶۰۰). و لیتوانیهای باستان نیز با نامادری خود پیوند زناشویی می توانستند بست (همانجا).

بنا بر این ((ازدواج با محارم)) خاص قوم خاصی نیست. همه جا نمونه هایی داشته است، اما از گواهی هرودت بر می آید که در ایران باستان این رسم رایج نبوده است و کمبوجیه به رغم قوانین ایرانی آن را انجام داده است. پس از او هم عده ای بدان دست زده اند اما هیچ کدام به تایید قوانین نبوده است و خودکامگی بوده است و بس. برای این که کسی نگوید این نظریه محتمل نیست مثالی واضح از تاریخ روم شرقی می آورم. در سده هفتم میلادی،

خسروپرویز امپراتوری روم شرقی را چنان شکست داد که نزدیک بود به زانو درآید. در آن موقع خطیر هرقل قدرت را به دست گرفت و با کمک ارباب کلیسا اعلام جهاد علیه ایرانیان داد و آنان را پس از نبردهای سنگین در هم شکست. این هرقل از ((مقدسترین)) و ((محترمتترین)) امپراتوران مسیحی به شمار رفته است و هر وقت از او سخن به میان می آید، دین داری و خدمت او به عالم مسیحیت هم یاد می گردد. اما همین امپراتور ((نجات دهنده عالم مسیحیت)) و ((بازگرداننده دار جانبخش عیسی به اورشلیم)) ازدواجی کرد که جهان مسیحیت را به حیرت واداشت. به گفته نیکه فوروس (Nikephoros) بطریق بزرگ قسطنطنیه، که صد و بیست سالی پس از هرقل می زیست امپراتور ((کاری غیرقانونی کرد که در سنت رومی (مسیحی) غدغن است زیرا با خواهرزاده خود مارتینا پیمان زناشویی بست؛ و وی دختر خواهر خود او، ماریا نام، بود. هرقل از او دو پسر به نامهای فلاویوس و تئودوزیوس پیدا کرد)). نیکه فوروس می گوید همه حتی هواداران هرقل بر او سخت خرده گرفتند و بطریق اعظم او را در نامه ای نکوهش کرد اما وی اعتنایی نکرد (رک. Nikephoros, Short. History, tr. C. Mango, Washington, D.C., 1990, pp. 53-54). این چنین، خودکامگان روزگار قوانین و عرف را زیر پای می گذارده اند، و کار آنان را به مثابه قانون دانستن و به حساب قوانین حاکم بر اعمال مردم یک کشور دانستن اصلا درست نیست بلکه زناشویی کمبوجیه و کلودیوس و هرقل و امثالهم را باید ((خارق العاده)) دانست.

۳/ تعابیر غلط که مایه اشتباه نویسندگان گشته است

با اینکه این همه شواهد کتبی برای ازدواج با محارم در ایران داریم نمونه های واقعی آن چنان محدود است که باید دلیلی برای این خیالبافی نویسندگان پیدا کنیم. یعنی باید پی ببریم که چرا نویسندگان این سان به وفور چنین نسبتی به ایرانیان داده اند در حالی که تعداد واقعی چنان پیوندهایی ناچیز بوده است. به نظر ما سه دلیل برای چنان اشتباهاتی وجود داشته است. یکی شیوع چنان ازدواجهایی در میان ملل دیگر، که باعث می شده است نسبت دادن آن به ایرانیان خارق العاده به نظر نیاید. دوم واقع شدن ازدواج کمبوجیه با خواهرانش که نمونه و سرمشق به دست نویسندگان داده است تا هر گردن فراز تاریخی را که بخواهند با چنان کاری ارتباط دهند و تعجبی هم به بار نیاورد. سوم تعابیر غلطی که چهار اصطلاح حقوقی و اجتماعی پیش آورده است و این اصطلاحات ((خویشاوند)) و ((دختر)) و ((برادر)) و ((خواهر)) ند که ما یکی یکی آنها را شرح خواهیم داد. برای توضیح مورد سوم باید مقدمه ای در تحول بعضی از واژه ها و اصطلاحات مرسوم بیاوریم تا با قیاس با اصطلاح خوئیتوک دس مشخص کنیم که به معنی ظاهری اعتمادی نیست. در حقیقت یکی از دشواریهای تاریخ باستان تکیه پژوهندگان بر تعابیر عادی و تحت اللفظی واژه های کلیدی است، زیرا واژه ها هم، همانند مردمان، زاده می شوند و تحول می یابند و گروهی از آنان هم می میرند. اگر کسی امروز معنی اصلی ((دهقان)) را بداند که روزی به خداوند و صاحب ده و یا حتی نجیب زاده فرهیخته اطلاق می شده است (مینوی، دهقانان، مجله سیمرغ، سال یکم، ۱۳۵۲، ص ۸ تا ۱۳)، در به کار بردن آن برای کشاورز ساده بی زمین و یا کارگر مزرعه تردید خواهد کرد. همچنین اگر در متنی از هزار سال پیش لشکری را ((زره پوش)) خوانده باشند، معنی آن با لشکر زره پوش امروزی بسیار تفاوت دارد. آن روز با زره و کلاهخود و سپر به جنگ می رفتند و امروز با تانک و توپ و موشک و نقاب ضد گاز. نمونه دیگر واژه ((یزدان)) است که همه ما هزار سال است که در معنی ((خدا)) به کار می بریم اما اگر مته روی خشخاش بگذاریم می بینیم که معنی اصلی آن ((خدایان)) است، چه جمع ایزد با یَزَد می بوده است. باز هم دو نمونه می آوریم: از سده یازدهم عیسوی به بعد اروپاییان به سرداری رهبران و سربازان فرانکی (فرانسوی) به مشرق زمین

حمله ور شدند و جنگهای صلیبی را راه انداختند و این آشنایی از همان زمان باعث شد که مشرقیان اروپاییان را ((فرنگی)) (فرانکی، فرانسوی) بخوانند و چون اروپا در غرب بود کم کم ((فرنگی)) به معنی غربی شد و امروز حتی امریکاییان را هم فرنگی می خوانیم. یا این که چون در زمان هخامنشیان پادشاهان ایران از ((پارس)) برخاستند، دولت آنها را ((پارسی)) و سرتا سر کشور بسیار پهناور آنان را - که شامل مردمان گوناگون با زبان و فرهنگ مختلف می شد- ((فارس)) و به یونانی ((پرسیا)) خواندند و دولتهای بعدی هم به همین نام مشهور شدند و کشور ایران در زبانهای سامی و غربی، پارس و فُرس و پرشیا و مانند آن خوانده شد که با داشتن ایالاتی چون خراسان و بلوچستان و قندهار و آذربایجان و کردستان و خوزستان، اصلا و ابدا با معنی کشور ایران سازگاری نداشت. پس اگر حالا کسی بگوید شاهنشاهی ساسانی یا پارسی شامل آن ممالک هم می شد، کسی که حدود فارس بعدی را می شناسد خیال می کند که آن حدود در زمانهای باستان خیلی بیشتر بوده است و مثلا سمرقند و گنجه و تیسفون هم جزو ((فارس)) بوده اند! چند نمونه دیگر هم بدهیم و برویم بر سر مطلب. در میان بسیاری از ملتها برده داری رواج داشته است. در ایران قدیم کسی که از دیگری فرمانبرداری می کرده با او پیمان می بسته و در بستن این پیمان لازم می آمده که آنان دست به کمر همدیگر بزنند و سوگند خورند و گاهی فرد والامقام کمربندی به فرد زیر دست می داده است. بدین ترتیب فرد زیردست ((کمر بسته)) و یا ((بندی)) فرد والامقام می شده است (رک. کتاب بسیار معروف ویدن گرن، ملوک الطوائفی در ایران باستان) و یونانیان و رومیان که معنی این عهد و پیمان را نمی دانسته اند، فرد زیر دست را ((بنده)) فرد والا مقام خوانده اند و برای ایرانیان باستان هم سازمان برده داری بزرگی دست و پا کرده اند. اما حقیقت این است که ((بنده)) کسی بودن یعنی ((فرمانبرداری مبتنی بر عهد و پیمان با کسی داشتن)). وقتی داریوش در کتیبه بیستون گئوبَرَوَ (گاوباره) پدر زن خود را ((بنده من)) می خواند (داریوش بزرگ، کتیبه بیستون، متن فارسی باستان، ستون پنجم، سطرهای ۵، ۷، ۹، ترجمه آن در شهبازی، جهانداری داریوش بزرگ، ص ۵۴) مقصود او این نیست که گاوباره ((برده)) اوست، بلکه می خواهد رابطه عهد و پیمان فرمانبرداری را مشخص کند. همین طور در زمان ما وقتی کسی به کسی می گوید: ((بنده شمایم)) و یا ((بنده به شما گفتم)) و یا ((این بنده را معاف دارید))، به هیچ وجه نمی خواهد بگوید که وی غلام و برده آن دیگری است. این مسئله در زبانهای دیگر هم نمونه های فراوان دارد که دو مورد را یاد می کنیم. حسن صباح بنیانگذار اسمعیلیان ایران با خوراندن حشیش به ماموران خود ((بهشت)) موعود را در نظر آنان مجسم می کرد و وادارشان می کرد برای رسیدن به آن به هر عملی دست زنند و عده ای از آنان را به کشتن مردان نامی ایران (من جمله خواجه نظام الملک طوسی) برانگیخت چنان که این ماموران حشیشی و دستگاه الموت به حشیشیون معروف گشتند و خود حشیشیون با ((آدم کش)) مترادف آمد و این کلمه به زبانهای غربی راه یافت و از آن جمله در انگلیسی اَسَسین (assassin) گشت. اما امروز یک فرد اسسین به معنی ((حشیش کش)) و ((بنگی)) نیست، به معنی قاتل است. یا ((کوشک)) در زبانهای ایرانی به معنی کاخ بارودار و یا خانه استوار باغ و باغچه دار بوده است و نمونه اعلائی خانه های نجبا به شمار می رفته است ولی همین واژه از راه ترکی ((کوسک)) به اروپا رفته است و کیوسک (kiosk در انگلیسی) شده است به معنی دکه روزنامه فروشی یا تلفنخانه کوچک در راهها و غیره و جالب این که خود ما این معنی اخیر را از اروپاییان گدایی کرده ایم!

این نمونه ها را برای این آوردیم تا نشان دهیم که ممکن است واژه ای در زبانی معنی دوپهلو و چند جنبه داشته باشد و بی دقتی در این زمینه نتیجه های بدی به بار آورد و مثلا ممکن است ما در تعارفات خود، خویش را ((برده))

دیگری بخوانیم و یا فلان قاتل را ((حشیشی)) بدانیم و یا رئیس دولتی را در ((کیوسک)) جای دهیم و اربابی را ((زارع)) شماریم و یا سربازی را با زره و کلاهخود دوره مغول به جنگ توپ و تانک و موشک عراقیها فرستیم! نتیجه ای که از این بحث می گیریم این است:

خوئیت و دثه اوستایی و مشتقات پهلوی آن اصلا به معنی ((زناشویی با خویشان))- در همان حدی که در ایران اسلامی هم رایج و ستوده است- می بوده است و هیچ کس هم به خواب نمی بیند که این گونه زناشویی پسرعمو و دخترعمو و دخترخاله و پسرخاله و دختردایی و پسردهی و دختردایی و پسرعمه در میان مسلمانان را ((ازدواج با محارم)) بشمارد. از سوی دیگر هیچ کس در تعبیر پسرعمو و دختردایی یا پسرخاله خود به ((خویشاوندان نزدیک)) خود ابایی ندارد. پس حتی تعبیر ((ازدواج با خویشاوندان نزدیک)) هم معنی ((ازدواج با محارم)) را ندارد. از سوی دیگر هر ایرانی می داند که در تعارفات رسم است مردم همدیگر را عموزاده و دایی زاده و عمه زاده خطاب می کنند بدون این که هیچ رابطه خانوادگی مابین آنان باشد. خود من در کوچکی می دانستم که دو پسر عموی حقیقی بیشتر ندارم ولی در کوچه ما اقلا بیست نفر بودند که مرا ((آما)) (عموزاده) خطاب می کردند و من خود چندین ((خواهر)) و ((برادر)) دارم که رابطه خویشاوندی ما در این حد است که من از پستان مادر خدا بیامرز آنان که در خانه ما بزرگ شده بود، شیر خورده ام. بچه های این افراد مرا دایی و عمو خطاب می کنند و هیچ کس هم در این مسئله انکاری ندارد.

اکنون با این مقدمه خواننده را با چهار واژه متحول شده آشنا می کنم. در ایران قدیم به خانواده های خویشاوندی که یک دودمان را تشکیل می دادند، ویث / ویس می گفتند، و برترین جوانان و دلاوران دودمان را ((پسران دودمان)) یعنی ((ویس پوهر)) لقب می دادند که آرامی آن بریتا می شود. بعد از آن که دودمانهایی از ایرانیان به پادشاهی رسیدند لقب ((ویس پوهر)) ویژه شاهزادگان درجه اول شد و ((پُسی ویسپوهر)) یعنی ((شهزاده پسر)) لقب ولیعهد مملکت شد (شهبازی، ولیعهد در دانشنامه ایرانی، ج ۶، ص ۴۳۰ با مراجع). حال اگر کسی بخواهد تمام این مراحل را در یک اصطلاح خشک معنی کند، ((ویسپوهر)) دوره تاریخی را هم به جای ((شاهزاده)) (مثلا در کتیبه های اوایل دوره ساسانی، ویسپوهران همواره به عنوان اعضای خاندان شاهی که فرمانروایی جایی را داشته اند آمده اند.) باید به ((پسر قبیل)) معنی کند! از سوی دیگر، هر گاه به یک خارجی می گفتند در میان خاندان شاهی ویسپوهری با ((ویس دختی)) ازدواج کرد، آن خارجی از تحول کلمه بی خبر، خیلی آسان می توانست ازدواج برادر و خواهری را پیش خود مجسم کند و بعد آن را گزارش کند و خواننده اش را به گمراهی کشد. لقب دیگری که بسیار اهمیت دارد ((خویشان نزدیک)) است که گاهی یونانیان برای پادشاهان ایران آورده اند و بر حسب مقام و موقعیت هم به معنی ((خانواده اصلی)) می توان گرفت، هم به معنی ((قوم و خویشان)) و هم به معنی ((ایل و تبار)). مثلا وقتی دیودوروس صقلیه ای (کتاب هفدهم، فصل ۲۰، بند ۲) می نویسد که ((یک گروه از خویشاوندان نزدیک شاه، نخبه سوار نظام را تشکیل می دادند و [در نبرد اربلا] تعدادشان ده هزار نفر بود))، مسلم است که مقصود ((ایل و تبار)) است. وقتی یک جا می خوانیم که شاه با مادر و همسر و دو برادر خود بر سر سفره می نشست، (پلوتارک، اردشیر، بند پنجم، فقره ۵) ولی در جایی دیگر از مورخی دیگر می شنویم که همین اردشیر دوم، آنتیموس یونانی را ((بر سفره خویشاوندان)) نشاند (فایناس، به نقل از او در آتنه، کتاب دوم، فصل ۴۸، بند د) نمی توانیم نتیجه بگیریم که آنتیموس هم جزو بستگان نزدیک اردشیر بوده، بلکه حد تعارف را باید در نظر داشته باشیم. به همین جهت بارها می خوانیم که ((پدر و مادر شاه)) با همان اصطلاحی یاد می شوند که ((

خویشان نزدیک)) و اگر دقت کنیم می بینیم وقتی مورخی نوشته است فلان پادشاه با دختر خود ازدواج کرد، اصل گزارش او به خوبی می توانسته است چیزی در حد این بوده باشد که ((فلان پادشاه با فلانی که از بستگان نزدیکش بود و در خانه او بزرگ شده بود ازدواج کرد)).

واژه سوم که می خواهیم تعریف کنیم واژه ((دختر)) است که اصل آن به دُختری بر می گردد که از آن در فارسی باستان دخسی (و در عیلامی دوکشیش) آمده است و در پهلوی کتیبه ای دُخش شده است و در پهلوی مانوی هم دُخش. و در ارمنی دُشخُ و در فارسی دخت / دختر، و همه جا معنی ((شاهزاده خانم)) داشته است (رک. توضیح مفصل و عالمانه بنونیست در القاب و عناوین خاص در ایران باستان، ص ۴۳ تا ۵۰)، و بعداً به معنیهای دیگر، من جمله فرزند مؤنث آمده است (بسنجید با دوشیزه) ولی مفهوم اصلی آن هنوز در اصطلاح ما مانده است. مثلاً وقتی ((ایران دخت)) یا ((اعظم دخت)) و یا حتی ((دُخی)) می گوئیم، مقصودمان ((شاهزاده خانم ایران)) و یا ((بانوی بزرگ)) و یا ((شاهدخت)) است نه ((دختر ایران)) و یا ((دختر بزرگ)) و یا ((دختر)) از همین معنی ((بانو)) (بعد ها در ترکی و مغولی [بی بی] و [خاتون]، مثلاً در بی بی شهربانو یا پُل خاتون، شده است) و ((شاهزاده خانم)) است، که لقب ایزد عفت و بارداری و آبها در ایران باستان یعنی اردویسور اناهیت هم ((دختر)) بوده است که در بسیاری از بناهای قدیمی (پل دختر، قلعه دختر...) می یابیم. به هر حال ((دختر)) فقط یکی از معانی مرسوم آن اصطلاح بوده است و پس به هیچ روی نمی توان گزارشی چون ((داریوش سوم با دختر خود ازدواج کرد)) را به معنی تحت اللفظی آن گرفت، بلکه بسیار محتمل است که اصل آن چنین می بوده است: داریوش سوم با ((شاهزاده خانم فلانی)) زناشویی کرد. از همه جالبتر واژه یونانی اَدِلْفه است که در دوره یونانگرایی رسم شده است و سلوکیان و اشکانیان در نوشته های رسمی خود ((همسر)) خود را به تعارف ((همسر و خواهر)) (ادفله) می خوانده اند (رک. مینز، ص ۳۹). به عبارت دیگر، در این دوره ها لقب ملکه ممالک ادفله بوده است که ((همسر و خواهر)) شاه معنی می داده است، و این امر از نمونه های فراوانی که داریم بسیار آشکار است. مشهورترین نمونه آن کتبه های آنتیوخوس سوم سلوکی و زن او لائودیسه است. هر کسی چند کلمه از تاریخ بداند، می داند که لائودیسه همسر آنتیوخوس سوم دختر پادشاه ایرانی زاده پنتوس (در جنوب دریای سیاه) بود و پدر او مهرداد (یکم) نام داشت و هیچ پیوند نزدیکی او را با آنتیوخوس سوم، که پسر سلوکوس دوم بود، وصل نمی کرد (پلی بیوس، تاریخ، ج ۵، فصل ۴۳، بندهای ۱ تا ۴، و زَی پرت، ص ۶۰). مع هذا آنتیوخوس در کتیبه های خود این لائودیسه را ((خواهر و همسر)) خود خوانده است (شروین- وایت- کورت، ص ۲۰۴) و لائودیسه هم در کتیبه ای آنتیوخوس را ((برادر و همسر)) خود نامیده (همان منبع، ص ۱۲۷). این تعبیر یک تعارف بیش نیست و فقط و فقط جنبه تشریفاتی دارد یعنی در دربار سلوکی ملکه از امتیازات دختر شاه و امتیازات زن شاه برخوردار می شده است. با این مقدمات اکنون به یکی از موارد ازدواج برادر و خواهر اشاره می کنیم که در ایادگار زیربان آمده است. از مدتها پیش دریافته اند که داستان گشتاسپ در شاهنامه مبتنی است بر حماسه پهلوی اشکانی (رک. مقدمه بیژن غیبی بر چاپ آن کتاب. به ادعای علی اکبر مظاهری [خانواده ایرانی، ص ۳۶۶] وی نخستین کسی بوده که بدین موضوع پی برده و آن را به مینورسکی گفته بوده است) (روایت فعلی آن به زبان فارسی میانه است). همچنانکه بالاتر دیدیم در ایادگار زیربان، از زن گشتاسپ به عنوان ((همسر و خواهر)) او نام برده شده است (بالاتر، این موضوع در گشتاسپ نامه دقیقی مسکوت مانده است!) این وضع با توجه به اشکانی بودن زمان سرودن ایادگار زیربان بسیار فهمیدنی است، چه در آن زمان اصطلاحات و زبان یونانی رایج بوده و اصطلاح یونانی ((خواهر و همسر

((برای)) ملکه)) رواج داشته است بدون این که ملکه یک پادشاه خواهر او هم بوده باشد. اما بعد که این اصطلاح فراموش شده، تعبیری چنان مهم از کتابی به نسبت مذهبی در میان مدعیان سواد داری و حامیان ادعایی سنن دینی رایج گشته است ولی معنی آن عوض شده و از آن همان تعبیر ظاهری خواهر بودن همسر را فهمیده اند. برای این است که در اوستا خواهر و برادر بودن گشتاسپ و هئوتسا یاد نشده است اما از دوره اشکانی به بعد این مسئله پیش آمده است (مولتون، دین زرتشتی اولیه، ص ۲۰۶، متذکر شد که این رابطه در اوستا نیامده است و برداشت بارتولومه در مورد [خواهر و زن بودن] هئوتسا گشتاسپ درست نیست).

برای اینکه بدانیم اصطلاحی چگونه ممکن است به تعبیر غلط بینجامد، یک مثال دیگر می آوریم و به موضوع خاتمه می دهیم: از همان زمان اشکانیان در میان دبیران رسم شده است که در خطابه های فرمانروایان عنوان مخاطب را ((برادر)) بگذارند، یعنی پادشاهی، پادشاهی دیگر را ((برادر)) می نامد (و این تعارف در زمان ساسانیان رسمیت گرفت و شاهان ساسانی و امپراتوران رومی یکدیگر را [برادر] خطاب می کردند و حتی زنان آنان نیز یکدیگر را [خواهر] می خواندند) (شهبازی، روابط ایران و بیزانس، در دانشنامه ایرانی، ص ۴). و یا پادشاه کمسالتری را ((فرزند)) می نامیدند و یا فرمانروای کهنسالتری را ((پدر)) می گفتند. مشهورتر از همه موارد، آن است که والرشک پادشاه ایرانی ارمنستان [یعنی تیرداد اشکانی] در نامه ای به برادر خود بلاش یکم پادشاه اشکانی خود را ((برادر و پسر)) او می خواند، و البته که وی پسر بلاش نبوده است (موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، کتاب یکم، فصل نهم). به همین دلیل است که خسرو پرویز در نامه ای که به موریق (موریس) (Maurice) امپراتور روم نوشت و از او به سپاه یاری خواست، خود را ((فرمانبردار و پسر)) موریق خواند (تئوفیلاکت سیموکتا، تاریخ، فصل ۴، بند ۱۱، فقره ۱۱). و جستینیان (Justinian) امپراتور روم در نامه اش به خسرو انوشیروان او را ((پدر)) خود شمرد (مالالا، به نقل از وی در شهبازی، همان مقاله). این گونه تعارفات اگر جدی گرفته شوند معنای بسیار گمراه کننده ای به بار خواهند آورد (جالب اینجاست که خود خسرو انوشیروان در نامه ای امپراتور جستینیان را [برادر ما] خواند! رک. مناندر جاندار، تاریخ، قطعه ۶، [ترجمه، ص ۶۳].)، ولی چیز دیگری نیستند جز همان که امروز مرد محترم سالخورده ای در خطاب به دختری می گوید: ((دخترم)) و یا ((خواهرم)) بدون آن که رابطه ای میان آنان باشد. حالا اگر کسی بیاید و این چنین خطابی را تعبیر جدی کند همان کاری را کرده است که مورخان با ایرانیان زرتشتی کرده اند و نه تنها دختر خوانده ها و پذیرفته شدگان در خانواده را بلکه هر کسی را که به نحوی با تعاریف پدر و دختر و برادر و خواهر و جز آن خوانده شده به تهمت ازدواج با محارم گرفتار کرده اند. پس از این بحث هم نتیجه می گیریم که به صرف تعبیر اصطلاح خوئیتوک دس در چند کتاب متأخر زرتشتی و به صرف گواهیهای ناشی از تعابیر نادرست نمی توان روایی ازدواج در میان محارم را در ایران باستان پذیرفت. اگر دو چند موردی هم پیش آمده بود است، ناشی از خودکامگی و شکستن قوانین ایرانی بوده است و بس

منابع و مراجع ایران در زمان ساسانیان کریستین سن -ایران در زمان ساسانی دکتر تورج دریایی -تاریخ کیش
زرتشت مری بویس - دفاعیه اردشیر آذر گشسب -و قسمت بحثهای تارنگار

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان (بخش دوم)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1640/pdf/2-افسانه-ازدواج-با-محارم-در-ایران-باستان>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵